

آتش بگیر تا که بدانی چه میکشم
احساس سوختن به تماشا نمیشود

احقاق حقوق زن بدون نقد آموزه های زن ستیز دینی ممکن نیست!

بخش دوم

در اخیر نوشته پیشین، با تأکید بر آیه چهار و پنج سورة العلق، این سؤال مطرح شد، که آموختن، اگر از آن برای انجام اموری در راستای آسان ساختن مشکل ها و بهبود زندگی انسان (از منظر متدینین هستی - خدا شناسی) استفاده نشود، چه سودی برای انسان خواهد داشت. آیا نوشتن و خواندن و یاد گرفتن راه و آغاز کار برای انجام امور دیگری است، یا خود در نفس خود هدف، مقصد و غایت می باشد. اگر هدف و غایت و مقصد است، معنی و مقصود این هدف و مقصد و غایت چیست؟

به معنای ساده تر اگر شاگرد نجاری، نجاری یاد بگیرد، ولی بعداً از آنچه آموخته استفاده نکند، یعنی نجاری را منحصراً یک حرفه و کار برای پیشبرد امور معیشتی و زندگی خود و به عنوان یک عضو سالم و فعال در جامعه ادامه ندهد، صرف سال ها شاگردی و آموختن نظری یا عملی نجاری چه چیزی برای وی آورده است و چه نفعی - این بدبخت روز گم و جامعه وی - از آنهمه زحمت و گاهی هم عتاب و عقاب استاد برده است؟ آیا این همه وقت را او بیهوده و با بی معنائی نگذشته است؟؟ منظور از طرح این سؤال برانگیختن حس کند و کاو غالب مسلمانانی است که به خواندن قرآن یا ترجمه و بعضاً تفاسیر بسیار مختصر یا نارسای آن اکتفا میکنند و به اصطلاح ظاهر کلام را می بینند و حوصله رفتن به بطن یک کلمه یا سخن را ندارند؛ به رغم آن که خود را عالم و پیرو دین میدانند و گاهی هم ساعت ها در مسجد و رادیو و تلویزیون و مناسبت های دیگر در باره دین صحبت می کنند و نظر میدهند؛ و اکثراً خود را بی نیاز از فکر کردن پیرامون دین و آموختن بایسته آن میدانند؛ یا بخشی را میگیرند و بخشی را که به سود شان نیست، میگذارند.

در مورد انسان، آنجا که میگوید: "همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد." باید گفت که در فلسفه عمومی خلقت، زن و مرد، باوجود تفاوت های بیولوژیک، ماهیتی جدا از هم ندارند.

گفته میشود که ما انسان ها موجوداتی محدود و ناقصی هستیم و تصور یا مقصود ما از انجام کار ها، معمولاً به دست آوردن سود یا رفع یک نیاز است. اما خداوند نقص و نیازی ندارد تا با قول و فعل اش قصد رفع و حصول داشته باشد.

قصد خداوند در زمان خلقت انسان، خلق انسان به کمال رسیده نبود. آفرینش انسان از منظر خلقت اقتضای ایجاد کردن و به کمال شدن را دارد، زیرا با آفرینش و ایجاد کردن انسان است که همه چیز، از جمله خلقت انسان، خود انسان، کار و حتی جهان وی معنی پیدا میکند.

چرخه علت - معلول - علت نوشتن و خواندن و یاد گرفتن و دانستن، اگر به کار و تولید و آفریدن و ایجاد کردن و تغییر منتج نشود، هیچ معنای پیدا نخواهد کرد. هر امری که معنا نداشته باشد، ناقص است و خداوند در معارف دینی از آن جهت - یکی از جهات - واجب الوجود خوانده میشود که از هر نقصی منزله است.

به همین دلیل باید نوشتن و خواندن و یاد گرفتن مقدمه برای کار یا کار های دیگر باشد تا فرایندی که از نوشتن و خواندن آغاز میشود و به آموختن و بکار بستن منتج میشود با آفریدن و ایجاد کردن تکمیل گردد، و آنچه را خداوند در واقع در نظر داشت به پایه اكمال برسد و معنا پیدا کند. به زبان و کلام ساده وقتی انسان می آموزد، باید از آن استفاده هم بکند. پیام اصلی من، هم در نوشته قبلی و هم در این نوشته - به جامعه منسوب به خردمندان دینی ما - این است که (1) هدف و مقصد خداوند از مکلف ساختن انسان به نوشتن و خواندن و یاد گرفتن این نیست که بنویسد و بخواند و یاد بگیرد و به گوشه بخزد و به آنچه آموخته است بسنده کند و بپوسد، و (2) در جستجوی معانی پنهان، رمز و راز ها، مکمل ها و متمم ها، اصل و فرع، شرط و شروط، توضیح درست مثلها، تشریح احکام صریح، آیات اصلاحی تدریجی - مانند منع شراب در سه مرحله -، تصریح شایسته متاشبهات، شأن نزول آیات، عصر ظهور اسلام و ... باشند تا از یک طرف مردم روشن شوند و از طرف دیگر راه سودجویی سودجویان مسدود گردد.

پیام من به روشنفکران در آن نوشته تنها این بود که با سکوت و با حرکت ملیتمتری - به قول باقی - در سال و با دنباله روی از توده ها - عوام - خشونت تئوریزه شده غالباً به ناحق دین و دکانداران دین علیه مردم را، بخصوص علیه زنان را، نمیتوان از بین برد. معنای این پیشنهاد، اما این هم نیست که راه یک ساله را با یک جهش و یک پرش ماجراجویانه باید طی کرد.

پیام چهارم، در خود عنوان، در بخش اول و بخش دوم مقاله به روشنی انعکاس یافته است: "آموزه های زن ستیز دینی"، نه همه دین!!

چنین تفکری، هم آموختن تنها به مقصد آموختن، هم تفکر حرکت ملیتمتری در سال، هم حرکت های جهش وار ماجراجویانه و هم فهم و تشریک این پیام به نقد همه دین، اشتباه است. این اندیشه ها با توجه به گره خوردگی مردم با دین و گره خوردگی ما با مردم - چه بخواهیم چه نخواهیم و چه به دین اعتقاد داشته باشیم چه نداشته باشیم -، به مصلحت هیچ کسی نیست. چنین برداشتی به نفع جامعه و ملت و کشور، حتی به سود دین هم نیست.

وقتی نوشتن و خواندن و یاد گرفتن بر همه - زن و مرد - یکسان واجب میگردد - منحیث پیش نیازی از برای کار و تولید و آفرینش و ایجاد کردن و بالا بردن سطح زندگی انسان ها از یک طرف، و شناخت بهتر هستی و خدا از طرف دیگر - باید حق کار کردن و بهره بردن از نوشتن و خواندن و یاد گرفتن هم برای زن و مرد یکسان باشد!

و این را هم نباید فراموش کنیم که یادگیری که در قرآن به آن اشاره شده است، تنها یادگیری معارف اسلامی نیست، در غیر آن در دین اسلام به مسلمانان توصیه نمیشد که علم را حتی اگر در چین هم باشد، باید بیاموزند.

از یاد نباید برد که علمی که در آن زمان در چین وجود داشتند، علوم دینی، بخصوص علوم اسلامی نبودند!

هدف از آوردن این مثال این بود و است که علمای خردمند دین و صاحب بینش و منش انسانی، که نماد واقعی از دینداری و مردمداری و مردم خواهی هستند، به هر نکته در قرآن توجه کنند و آن ها را با خوش قلبی به نفع دین و نفع مردم به نکته های دیگر ارتباط و تعمیم داده و تفسیر کنند که هم خدا خوش شود و هم خلق خدا.

اینها با این کار مثبت و نیک شان، باید در برابر عالم نما های متعصب، خشن، مشکل آفرین، تنگ نظر، خشک مغز، سودجو، سیاست زده و مردم فریب، با اندیشه و گفتار و کردار، بیایستند و مروج معارف و ادب و اخلاق کاملاً تازه ای که در خور دین و در خور انسان باشد، همانگونه که گفته میشود، گردند.

مسئله چهارم یکی از مسائل دیگری است که اصلاً به امر دیگری مشروط گردیده است، ولی علمای دینی سختگیر ما هیچگاه نخواستند بر این اصل، باوجوی که همه آنها "عدل" را پایه فلسفه حقوق اسلامی میدانند، تأکید کنند.

در آیه مربوط به چهار زن، اجرای عدالت اصل و گرفتن چهار زن فرع است؛ ولی علمای تنگ نظر و خشک اندیش ما، برخلاف علمای خدا ترس نیک اندیش، در این مورد اصل را مورد اغماض قرار میدهند و بر فرع بیشتر تفاهم و تأکید میکنند.

این آیه مکمل و متمم: **"اگر می ترسید نتوانید عدالت بر قرار کنید به يك زن اكتفا کنید"**، با تجربه تاریخی که از رویه مرد های دو - سه - چهار زنه با زنان شان داشته ایم و داریم، به صورت قطع گرفتن چهار زن را ممتنع می سازد.

امروز، وقتی در خصوص دین تحقیق می کنیم، میبینیم که اکثریت محقیقینی واقعاً مسلمان به این باور و نتیجه رسیده اند که رعایت عدل در میان زنان مردان چند زنه از امور محال و ناممکن است. آیه 129 سوره نسا هم در این مورد با صراحت میگوید که **شما هرگز نمیتوانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید.**

به این نوشته یکی از علمای حق بین و حق پرست دینی توجه کنید: "عدالت در بین زنان آن مقداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کنند، اگر حق یکی را می دهند، حق دیگری را نیز بدهند و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان وادارشان نکنند که حقوق دیگران را ضایع بگذارند، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مستحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کنند و از معاشرت با هیچ يك از آنان اظهار کراهت و بی میلی نکنند و به هیچ يك بد اخلاقی روا ندارند"

سؤال این است که آیا چنین چیزی در عمل تا کنون دیده شده است؟ این سؤال را به علمائی که به گرفتن چهار زن بر حسب حکم قرآن پا میفشارند و تأکید میورزند، هم راجع میسازم. در جامعه ما نمونه های زیادی از مردان چند زنه وجود دارند؛ آیا یکی از این مردان قادر به اجرای عدالت و برقراری مساوات و برابری در میان زنان خود و اطفال زنان خود بوده اند؟ اگر جواب منفی است، که باید باشد، چرا نباید علمای ما بر امر ممتنع بودن عدالت و مساوات بجای حق گرفتن چهار همسر درنگ و اندیشه نمیکنند؟

شاید برای این که خود به قول شاعر بیت بالا، هنوز در آتش قرار نگرفته اند، تا احساس یک زن محکوم و بیچاره و فرزندان محکوم تر وی را پیدا کنند.